

تئودور آدورنو

عليه

ایده آلیسم

دو مقاله فلسفی

ترجمه مراد فرهادپور



فهرست

۱ یادداشت مترجم
۹ آدورنو و «فعلیت فلسفه» / بنیامین اسنو
۱۹ فعلیت فلسفه
۴۹ نقد فلسفه خاستگاه

عبارتی نقض اصلِ درون‌ماندگاری نیست. در واقع، همین خصلت تاریخی باعث می‌شود تا این مقاله نقش مکملی مناسب را برای تحلیل‌های مفهومی مقاله بعدی، «نقد فلسفه خاستگاه»، ایفا کند. «فعلیت فلسفه» متنِ سخنرانی‌ای است که آدورنو در هشتم ماه مه سال ۱۹۳۱ به مناسبت آغاز تدریسش در دانشگاه فرانکفورت ایراد کرد. در این سخنرانی آدورنو تقریباً همه مکاتب و سنت‌های فلسفی مهم نیمه اول قرن بیستم را به نقد می‌کشد: پوزیتیویسم منطقی، جامعه‌شناسی معرفت، شاخه‌های اصلی نوکانت‌گرایی (مکتب منطقی ماربورگ و مکتب تاریخی-فرهنگی هایدلبرگ)، پدیدارشناسی هوسرل و هستی‌شناسی بنیادین هایدگر. نقد درون‌ماندگار آدورنو از این مکاتب فلسفی استوار بر دو ایده اصلی است. ایده نخست به توانایی درونی و ذاتی خود فلسفه مربوط می‌شود. در تقابل با سنتِ مارکسیسمِ هگلی و به‌ویژه گئورگ لوکاج که بر تداوم پروژه نقد ایدئولوژی تأکید می‌گذارد و تناقضات فلسفه یا تفکر بورژوایی را بازتاب با میانجی تناقضات جامعه بورژوایی می‌داند (و همین امر نیز آن را از تقلیل‌گرایی خام و دترمینیسم اقتصادی «مارکسیسم-لنینیسم» متمایز می‌کند) و همچنین در تقابل با تفسیر هورکهایمر از نظریه انتقادی به مثابه نوعی پروژه تحقیقاتی میان‌رشته‌ای معطوف به نقد همه‌جانبه سرمایه‌داری، آدورنو در طول حیات فکری‌اش همواره بر پیوند درونی تفکر فلسفی با حقیقت تأکید می‌گذاشت. در نظر او تحول تاریخی مکاتب و مفاهیم فلسفی فی‌نفسه واجد نوعی محتوای صدقی است؛ یا، به عبارت دیگر، حقیقت تاریخی مستقیماً در دل مفاهیم فلسفی رسوخ می‌کند و از این رو نقد درون‌ماندگار این مفاهیم، مستقل از رابطه فلسفه با واقعیت‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، می‌تواند شکلی از بیان حقیقت باشد. دومین ایده اصلی آدورنو به «تکبر فلسفه» مربوط می‌شود. همان‌طور که او در نخستین سطور «فعلیت فلسفه» می‌گوید:

آدورنو و «فعلیت فلسفه»

بنیامین اسنو

طی دهه ۱۹۶۰ «دیالکتیک منفی» آدورنو با نظریه انتقادی انستیتوی فرانکفورت، که آدورنو خود به یکی از برجسته‌ترین و مشهورترین اعضای آن بدل گشته بود، یکی انگاشته شد. با این حال نظریه انتقادی هیچ‌گاه در حکم یک نظام فلسفی کاملاً صورت‌بندی شده نبود که برای همه اعضای انستیتو معنای واحدی در بر داشته باشد. این نظریه در واقع بیش‌تر عبارت بود از مجموعه‌ای از مفروضات مشترک که رهیافت اعضای مکتب فرانکفورت را از نظریه بورژوازی یا «سنتی» متمایز می‌ساخت. در محدوده این چارچوب مشترک، روش‌شناسی هر یک از اعضا می‌توانست متفاوت باشد و به واقع نیز چنین بود. از این رو، اصطلاح نظریه انتقادی فاقد دقت تاریخی است، و صرفاً به صورتی کلی به جهت‌گیری نظری انستیتوی فرانکفورت طی دوره سی‌ساله مدیریت هورکهایمر اشاره می‌کند.

اگرچه آدورنو بعدها با کمال میل می‌پذیرفت که «نظریه پرداز انتقادی» نامیده شود، لیکن او هفت سال پیش از آنکه عضو تمام‌عیار انستیتو شود خصوصیات و وجوه ممیز روش خود را ترسیم کرد. این کار در هیئت سخنرانی افتتاحیه او به مناسبت شروع تدریس در دانشکده فلسفه دانشگاه فرانکفورت تحقق یافت. عنوان